

● دریافت ۸۷/۹/۱۴

● تأیید ۸۷/۱۱/۱۷

مسعودبک، حلاجی دیگر در تصوف اسلامی

عباس کی منش*

چکیده

در این مقاله، نگارنده بر آن است که احوال، آثار و افکار مسعودبک را به عنوان حلاجی دیگر در تصوف اسلامی مورد بحث و نظر قرار دهد. بدین سبب به معرفی چهار طریقه از مهمترین طریقه صوفیه در شبه قاره پرداخته و مسعودبک را در میان طایفه چهارم (چشتمیه) در مطالعه آورده، نتیجه می‌گیرد معماران کاخ بلند تصوف، ایرانیانی بودند که به قصد گسترش دین مبین اسلام به آن سرزمین مهاجرت نموده و درفش اسلام را در لباس زبان پارسی در شبه قاره برافراشته‌اند. سپس مسعودبک را از نگاه تذکره‌نگاران نگرسته و افکار صوفیانه او را که سبب قتل وی شده است در ترازوی بررسی نهاده است و در پایان آثار منشور و منظوم وی را معرفی نموده و جایگاه او را در میان مشایخ صوفیه مشخص کرده است.

کلید واژه‌ها: مسعودبک، حلاج، وحدت وجود، قتل مسعودبک، معماران کاخ بلند تصوف

مقدمه :

سلسله‌های تصوف در شبه قاره

فرقه‌هایی از تصوف که بیش از دیگر فرقه‌ها در شبه‌قاره در نهایت اعتقاد و خلوص نیت در تبلیغ اصول عقاید خود کوشیده و می‌کوشند، عبارتند از: سهروردیه، قادریه، نقشبندیه، و چشتیه. اگر چه صوفیان چستی پیشینه بیشتر و کهن‌تری از فرقه‌های دیگر دارند، اما از آنجا که مسعودیک، با همه گمنامی در تاریخ تصوف ایران از کبار مشایخ این طایفه به شمار می‌آید، نخست به معرفی کوتاه سه فرقه دیگر پرداخته، آن گاه قلم را در شناساندن فرقه چشتیه می‌گردانیم و در شهادت مسعودیک می‌گریانیم و او را به عنوان حلاجی دیگر در تصوف اسلامی که طلایه‌دار نهضت وحدت وجود در قرن هشتم و شاید نیمه اول قرن نهم هجری در شبه قاره شناخته شده است، در کارگاه بحث و نظر در تحلیلی پژوهشگرانه مطالعه می‌کنیم و غبار ناشناختی از چهره پرفروغ این عارف وارسته - حلاج ثانی - می‌زداییم.

مورخان، فرقه سهروردیه، این طایفه را منسوب به شیخ شهاب‌الدین، ابوحفص، عمر بن محمد سهروردی، ملقب به شیخ‌الاسلام، متولد ۵۳۶ و یا ۵۳۹ در سهرورد زنجان (فرشته ۱۹۴۵: ج ۲، ۳۷۷) ومتوفی به سال ۶۳۲ قمری دانسته‌اند. از آنجا که وی در بغداد نزد عم خود شیخ ابونجیب ضیاءالدین سهروردی (و. حدود ۴۹۰ ف ۵۶۳ ه. ق) از مریدان احمد غزالی (ف. قزوین ۵۲۰ ه. ق) شاگردی کرد، در تصوف انتساب به او یافت. (خیرآبادی ۱۹۶۵: ج ۱، ۹۷؛ قاسم محمود، بی‌تا: ۵۵۴)

بدین سبب، برخی مؤسس سلسله سهروردیه را شیخ ابوالنجیب سهروردی می‌دانند که استاد و پیر شهاب‌الدین بوده است. سخن آنکه شیخ شهاب‌الدین، این سلسله از تصوف را در قرن ششم در بغداد بنیاد نهاد.

در این طریقه، شریعت و طریقت به هم آمیخته و تلفیق شده است. از آنجا که مرکز آن بغداد بود، در جنوب ایران - خوزستان، فارس و کرمان - رواج یافت و از آن حوزه به شبه قاره رفت و به ویژه در سرزمین پاکستان رونق گرفت و سبب این بود که شیخ بهاء‌الدین زکریا ملتانی (۵۷۸-۶۶۱ ه. ق و یا ۶۶۶ ه. ق) به عنوان خلیفه شیخ شهاب‌الدین، رواج عقاید این فرقه را در شبه قاره میسر ساخت. شیخ جلال‌الدین تبریزی درفش اسلام را در قرن نهم هجری در شرق شبه‌قاره برافراشت.

سلسله سهروردیه پس از چشتیه کهن‌ترین طریقه تصوف در شبه قاره هند و پاکستان است. شجره این طریقه همچون بسیاری از طرایق دیگر از پیامبر(ص) گرامی اسلام و علی(ع) پیشوای

پرهیزگاران آغاز می‌شود. نکته آنکه در تعلیمات سهروردیان دقیق‌ترین جنبه‌های عرفان نظری و عملی دیده می‌شود. همان گونه که پیش از این گفته شد در این طریقه عرفان با شریعت و زهد و تصوف درآمیخته است. چه، شیخ بهاء‌الدین زکریا بر آن بود که سلامت جسم در کم خوردن است و سلامت روح در ترک گناه و سلامت دین در کثرت صلوات. (قاسم محمود، بیتا: ۴۳۵)

در میان پرورش یافتگان مکتب سهروردیه باید از فخرالدین عراقی همدانی (۶۱۰ - ۶۸۸ هـ ق) نام برد که با دسته‌ای از قلندران جهانگرد که به هیچ طریقه‌ای منسوب نبودند، در یک سفر دراز آهنگ از همدان به هندوستان رهسپار گشت. (مستوفی ۱۳۳۹: ۷۳۸؛ اختر چیمه ۱۹۹۴: ۲۸، ۳۷) و چون به ملتان رسید در خانقاه شیخ بهاء‌الدین زکریا فرود آمد و شیخ بهاء‌الدین، عراقی را برای تفکر و مراقبه در خلوت نشانند و در حجره بر مردم بیست و در مدت یازده روز وجد و کیفیتی بر عراقی غالب آمد که این غزل دلنواز را سرودن گرفت:

نخستین باده کاندر جام کردند
ز چشم مست ساقی وام کردند

(خواندمیر ۱۳۳۳: ج ۳، ۲۵۵؛ عراقی ۱۳۳۸: ۱۹۳) به قول خود عراقی هفده سال و به روایت مقدمه دیوان، بیست و پنج سال به سیر و سلوک در خدمت شیخ به سر برد و داماد او گشت (اختر چیمه ۱۹۹۴: ۴۲، ۴۴) پس از رحلت شیخ بهاء‌الدین زکریا به قونیه رفت و در محافل سماع مولانا جلال‌الدین رومی شرکت نمود و چنانکه افلاکی (۷۶۱ هـ ق) (صفا ۱۳۷۳: ج ۳، ۱۲۸۴) می‌گوید در مجالس سماع از عظمت مولانا بازگفتی (افلاکی ۱۳۶۲: ج ۱، ۴۰۰) و در آن روزگار که شیخ صدرالدین قونوی (ف ۶۷۱ یا ۶۷۳ هـ ق) کتاب فتوحات مکیه و فصوص الحکم ابن عربی را درس می‌داد، عراقی در حلقه تدریس او شرکت می‌جست. (اختر چیمه، ص ۴۶). نتیجه اینکه عراقی پرورش یافته مکتب سهروردیان ملتان است، هر چند که بعدها در حلقه سماع حضرت مولانا جلال‌الدین درآمد.

فرقه قادریه، بنیانگذار این فرقه شیخ عبدالقادر گیلانی (ولادت اول ماه رمضان ۴۷۰ و یا ۴۷۱ و وفات ۵۶۱ هـ ق) است از نواحی شمال ایران. برخی او را از سادات حسنی دانسته‌اند و گروهی، از سادات حسینی. او نخستین صوفی است که با عنوان «ولی» یاد گردیده و لقب «مرد شرق» گرفته است، مریدانش او را «غوث‌الثقلین» و «شیخ کامل» و «شیخ مشرق» و «غوث گیلانی» نامیده‌اند.

شیخ عبدالقادر گیلانی در هجده سالگی برای تحصیل به بغداد رفت. علوم و فنون ادب را از ابوزکریا تبریزی (ف ۵۰۲ هـ ق) که در کتابخانه نظامیه بغداد به کار تحقیق در ادب و لغت مشغول بود، فراگرفت و نیز فقه حنبلی را از ابوالوفاء بن العقیل (۴۳۱-۵۱۳ هـ ق) (دهخدا، لغت‌نامه) که مذهب اعتزال را رها نموده و مذهب حنبلی اختیار کرده بود، آموخت. وی پس از اتمام تحصیل علم تصوف، به دست شیخ ابوسعدمبارک مخزومی (ف ۵۱۳ هـ ق) خرقة پوشید. (لاهوری، بیتا: ج ۱،

۹۰-۹۱) هر چند که وی به مذهب شافعی و حنبلی هردو، فتوی داده است و لیکن در حال حاضر پیروان طریقه قادریّه در هند و پاکستان، مذهب حنفی دارند. از آثار شیخ عبدالقادر گیلانی کتبی چون غنیة الطالبین در طریقت و شریعت، فتوح الغیب و جلاءالخواطر را نام توان برد. (لاهوری، همان: ج ۱، ۹۷) نخستین صوفی که از این طایفه از طریق هرات به شبه قاره رفت و در سرزمین هند پای نهاد، سید صفی‌الدین صوفی گیلانی (۵۴۸ - ۶۱۱ هـ ق) فرزند زاده شیخ عبدالقادر گیلانی بود که خود سومین قطب و یا مرشد این فرقه به شمار آمده است، و لیکن از این سلسله آن صوفی ای که برای همیشه در هند سکونت اختیار کرد و می‌توان گفت مؤسس سلسله قادریان در شبه قاره هند و پاکستان است، سید ابوعبدالله محمّد غوث گیلانی (تولد ۸۰۳ هـ ق. در حلب)، هشتمین جانشین شیخ عبدالقادر گیلانی و نهمین قطب این طریقه، بوده است. (توکلی ۱۳۵۸: ۱۷۰؛ نوشاهی، بی‌تا: ج ۱، ۷۷۶، ۱۸۹)

شیخ عبدالقادر در سال ۵۲۱ هجری مجلس وعظ و تذکیر در بغداد بنیاد نهاد و به ارشاد و هدایت سالکان و مریدان، همت در میان آورد. وی که در آغاز فقهی حنبلی مذهب بود، به سبب تقوی و زهد آن چنان شهرت در عالم اسلام به هم رسانید که مقبولیت عظیم وی شهره آفاق ادیان شد. در اثر تبلیغ وی چه بسیار که از یهودیان و عیسویان به دین مبین اسلام درآمدند و مسلمانی گزیدند. از افکارش صفای باطن و عشق و محبت هویدا است؛ طریقت وی مبتنی بر حفظ سنت و حفظ شعایر اسلام بود، مزار وی در بغداد هنوز زیارتگاه خاص و عام است و ملجأ پیروانش. (لاهوری، همان: ۱۲۲؛ کیایی نژاد ۱۳۶۶: ۲۵۱؛ آریا ۱۳۶۵: ۵۶)

شیخ سعدی در باب دوم گلستان حکایتی از زهد و ورع و مناجات شیخ، بدین شرح نقل می‌کند: عبدالقادر گیلانی را - رحمه‌الله علیه - دیدند در حرم کعبه روی بر حصبا نهاده همی گفت: ای خداوند، ببخشای! و گر هر آینه مستوجب عقوبتم در روز قیامت نایبنا برانگیز، تا در روی نیکان شرمسار نشوم. (خطیب رهبر ۱۳۸۷: ۱۴۵) سالکان عبدالقادر گیلانی معتقد به «وحدت وجود» اند و رنگ سبز نشانه این سلسله است. پیروان این طریقه افزون بر پاکستان، هند و ایران (در کردستان) در یوگسلاوی نیز از اعتبار ویژه‌ای برخوردار و مریدان بسیار دارند.

طریقه نقشبندیّه، مؤسس سلسله نقشبندیّه بهاء‌الدین محمّد بن محمّد بخاری نقشبند است (۷۱۸ - ۷۹۱ هـ ق). مؤلف خزینة الاصفیا در صفحه ۵۵۰ ج ۱ در وجه تسمیه این نام گوید: «نقشبند» قریه‌ای از قراء بخارا است و چون شیخ از آنجا بود، سلسله او بدین نام موسوم گردید، مانند سلسله چشتیه، که مؤسس آن خواجه احمد از قریه «چشت» بود از قراء هرات.

برخی نوشته‌اند، چون حرفه پدر شیخ، کمخا بافی و نقشبندی و کنده‌کاری در فلز بود، از این جهت نام شیخ بهاء‌الدین به «نقشبند» شهرت گرفت.

جامی وی را به حسب صورت، از تربیت یافتگان مکتب سیدامیر کلال و به حسب حقیقت، پیرو



طریقه اویسی می‌داند که تربیت روحانی خود را از خواجه عبدالخالق غجدوانی (وفات ۵۷۵ هـ ق به نقل از لاهوری، بی‌تا: ج ۱، ۵۳۴) یافته است، اما پطروشفسکی احتمال داده است این سلسله شاخه‌ای است از طریقت طیفوریّه و نوشته است: امتیاز ظاهری درویشان این سلسله خرّقه‌ای است به رنگ زرد و خاکستری (پطروشفسکی ۱۳۵۳: ۳۵۶-۳۶۶) و نقشبند مردی زاهد و مروّج فقر و سادگی و مبلّغ وحدت وجود بود. وی به تمام موجودات عشق وحدت وجودی داشت و در سادگی محض می‌زیست و گویند وی را هرگز غلام و کنیز نبوده است. از او علت را پرسیدند، گفت: «بندگی با خواجه‌ی راست نیاید». از او پرسیدند که در طریقه شما ذکر چهر و خلوت و سماع میباشد؟ گفت که نمی‌باشد. گفتند پس بنای طریقت شما بر چیست؟ گفت: خلوت در انجمن، به ظاهر با خلق و به باطن با حق بودن و باز از سخنان اوست که گفت: «طریقه ما صحبت است و در خلوت شهرت است و در شهرت آفت. خیریت در جمعیت است و جمعیت در صحبت، به شرط نفی بودن در یکدیگر.» (جامی ۱۳۷۵: ۳۶۷، ۳۸۶) امام ربّانی می‌نویسد که اکابر نقشبندیه واقعات را اعتبار نمی‌نهند و نفی وجود طبیعی و اثبات ذات واجب‌الوجود می‌کنند. (امام ربّانی، بی‌تا: ۱۶۳) پطروشفسکی می‌گوید که این افکار عارفانه و زندگی زاهدانه، بعدها در این سلسله به فساد گرایید و این طریقت، رو به انحطاط نهاد و به صورت قطب مخالف درآمد. یعنی پیروان او به مدح ثروت و مکت و زندگی متحمّل پرداختند و با تعصبات مذهبی به جنگ مخالفان و جهاد با «کفار» شتافتند. (پطروشفسکی، همان: ۲۶۶) این طریقت از ایالت چینی «هانسو» گرفته تا «قازان» و استانبول و آسیای میانه و ایران اعتبار داشته و به شاخه‌های سنی و شیعه منشعب گشته است. سخن آنکه نقشبندیه پیرو عقاید شیخ محی‌الدین بن عربی (و. مرسیه ۵۶۰-هـ. ف. اشبیلیه ۶۳۸ هـ ق) و تابعان اوماند شیخ فخرالدین عراقی که به سبب مطالعه آثاری چون فصوص‌الحکم و فتوحات مکّیه در نزد صدرالدین قونوی (۶۷۳ هـ ق) به اعتقاد ابن عربی گرویده بودند در انتشار مذهب وحدت وجود کوشیدند.

مزار شیخ بهاء‌الدین نقشبند را در شمال شرقی بخارا نوشته‌اند و مکانی که خانقاه وی در آنجا بود، هنوز به نام «قصر عارفان» شهرت دارد.

مؤلف خزینة الاصفیا می‌نویسد که خواجه بهاء‌الدین نقشبند (ف ۷۷۲) سوای آنکه سلسله ارادتش به می رسید کلال می‌رسد، خود بنیانگذار مکتب نقشبندیه است و مزارش در قصبه سوغار است. (لاهوری، همان: ۵۴۸)

دو کتاب «دلیل العاشقین»، در تصوّف و «حیات نامه» در پند و اندرز منسوب به وی است (جامی، همان: ۵۴۸؛ نفیسی ۱۳۴۳: ۲۲۵).

همان گونه که گفته شد زمانی که وی در بخارا ولادت یافت. زبان فارسی از مرزهای چین تا آسیای صغیر و هند و پاکستان، زبان علم و ادب و وسیله ارتباط بازرگانی بوده است. شاید یکی از

عوامل، همین محیط مساعد بوده است که این طریقه توانست در تمام کشورهای مسلمان نشین، از جمله در هند و پاکستان و ایران (در کردستان) و عراق گسترش یابد (دانشنامه ایران و اسلام ۱۳۶۰: ۱۲۷۵-۱۲۷۶؛ قاسم محمود، همان: ۵۵۴) این طریقه در شبه قاره به همت خواجه محمد باقی بالله (متوفی به سال ۱۰۱۲ هـ ق) رونق گرفت.

طریقه چشتیه، سلسله چشتیه دنباله طریقه ادهمیه، منسوب به ابراهیم ادهم (مقتول ۱۶۰ و یا ۱۶۶ هـ ق) است که از زمان ابواسحاق شامی عکّی (ف ۳۲۹ هـ ق) به بعد به چشتیه معروف گشت و گسترش آن در شبه قاره به همت خواجه معین‌الدین چشتی (ف ۶۳۳ هـ ق) ممکن گردید. به گفته خیرآبادی، خواجه ابی اسحاق شامی در سال دویست و شصت هجری در زمان خلافت معتصم عباسی وارد چشت شد که آن شهری است قریب دارالخلافة هرات. (خیرآبادی ۱۹۶۵: ۸۸) معین‌الدین چشتی پس از سفر دراز آهنگش در سال ۵۶۱ هجری قدم به خطه اجمیر گذاشت. (فرشته ۱۹۱۴: ج ۲، ۳۷۷) گروه بسیاری از مردم شبه قاره به وسیله معین‌الدین چشتی به دین اسلام مشرف گردیده و از مریدان وی گشته‌اند.

نکته آن که سلسله قادریه که بنیانگذار آن شیخ عبدالقادر گیلانی بود، به مجاهدت سید محمد غوث گیلانی (ف ۹۲۳ هـ ق) در هند و پاکستان روایی گرفت و سلسله نقشبندیه که مؤسس آن شیخ بهاء‌الدین نقشبند و مروّج آن در شبه قاره خواجه بقاء بالله (ف ۱۰۱۲ هـ ق) بوده است، این هر دو فرقه از فرقه چشتیه بسیار جدیدترند. بنابراین باید گفت که سلسله چشتیه چه از لحاظ تاسیس و چه از لحاظ نشر و گسترش باورداشت‌های خود در هند و پاکستان، از دیگر سلسله‌ها پیشینه دیرینه‌تری داشته و ریشه‌دارتر است. افزون بر آن، عده پیروان چشتیه در کشورهای هند و پاکستان بیش از سایر مکاتب عرفانی بوده و مردم شبه قاره اعم از عالم و عامی، مسلم و هندو، با این سلسله و اقطاب و سجادّه نشینان آن، اخت و الفت و گره‌خوردگی فکری بیشتری دارند. شاید روش تبلیغ و تعلیمات خاص این فرقه است که عامّه مردم شبه قاره را از کهن‌ترین روزگاران تا کنون به خود جذب کرده است. اما در ایران کمتر کسی از تذکره‌نگاران را توان یافت که با این طریقه آشنایی داشته باشد و کتب تاریخ ادبیات فارسی اگر چه امیرخسرو دهلوی را یکی از شاعران نامدار فارسی گوی شبه قاره شناخته و یا طوطی هندی لقب داده است، ولی کمتر اشاره ای به ارادت و سرسپردگی او به نظام‌الدین اولیا (ف ۷۲۵ هـ ق) پیر و مرشد بزرگ این طریقه نموده است. کمتر تذکره‌نویسی است که با افکار قطب‌الدین بختیار کاکّی (۵۸۳-۶۳۳ هـ ق) و بابا فریدالدین گنج شکر (۵۶۹-۶۶۴ هـ ق) آشنایی داشته باشد. در حالیکه بسیاری از مردم شبه قاره به دستگیری همین طایفه به دین مبین اسلام مشرف گردیده‌اند. امام بخش لاهوری چون به نام هر یک از رجال این فرقه می‌رسد، القابی چون زبده‌العارفین و عمده‌الکاملین از قلمش می‌تراود. (امام بخش لاهوری، بی‌تا: ۲۱۲) و لیکن کمتر کسی رادر میان تذکره‌نگاران ایران توان یافت که با اندیشه‌های شیخ

نصیرالدین محمود، چراغ دهلی (۶۷۳-۷۵۷ ه ق) خلیفه سلطان المشایخ نظام‌الدین اولیاء نگاهی ژرف داشته باشد و این سجاده نشین طریقه چشتیه دهلی را به خوبی بشناسد (فرشته، همان: ج ۲، ۳۹۹: نظامی، بیتا: ۱۸۳-۱۸۵؛ لاهوری، همان: ج ۱، ۳۵۳) و یا با افکار شیخ کمال‌الدین (ف ۷۵۶ ه ق) از کبار خلفای شیخ نصیرالدین محمود اودهی، چراغ دهلی که یک سال قبل از وفات پیر خود رخت حیات به عالم بقا برد، آشنا شده باشد و یا با افکار سید محمد گیسودراز (۷۲۰-۸۲۵ ه ق) (لاهوری، همان: ج ۱، ۳۸۳) انس و الفتی داشته باشد.

نتیجه آنکه معماران کاخ بلند خانقاه‌ها در شبه قاره، ایرانیانی بوده‌اند که به قصد گسترش دین مبین اسلام به آن سرزمین افسانه‌ای معنی پرور مهاجرت کرده و درفش اسلام را برای همیشه در آن قاره برافراشته‌اند. گاهی در جامه زهد پیشوایان و مفتیان مذاهب مختلف اسلامی به تبلیغ اسلام پرداخته‌اند و زمانی ایفای این وظیفه را از آستین خرقة صوفیان، دست برآورده‌اند و زبان پارسی را به عنوان زبان دوم جهان اسلام به کار داشته‌اند.

مسعودبک از نگاه تذکره‌نگاران:

عبدالحق محدث دهلوی (۹۵۸-۱۰۵۲ ه ق) که کتاب اخبار الاخیار را در احوال مشایخ صوفیه هند در سال ۹۹۹ نوشته، درباره مسعودبک می‌گوید که «از اقرای سلطان فیروز است. نام اصلی او شیرخان است، در لباس اغنیا و اهل دولت بود، ناگاه جذبه‌ای از جذبات حق گریبانگیر حال او شد و به خدمت درویشان درآمد و در حلقه صحبت ایشان. مرید شیخ رکن‌الدین بن شیخ شهاب‌الدین امام بود. بغایت حالت سکر داشت... سخن مستانه می‌گوید، در سلسله چشتیه هیچ کس اینچنین اسرار حقیقت را فاش نگفته و مستی نکرده که او کرده...» (محدث دهلوی ۱۳۳۲ ق: ۱۶۹) و میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی که کتاب ثمرات‌القدس را ظاهراً در سال ۱۰۰۰ هجری آغاز کرده و در ۱۰۱۷ به پایان برده، درباره مسعودبک می‌نویسد که: «وی از اتراک عراق و تبریز است و مرید شیخ نصیرالدین اودهی بود. گویند اوایل حال ترکمانی بوده است خالی از مکتسبات علوم و عاری از فضایل، چون از ولایت خویش به دهلی رسید و مرید شیخ نصیرالدین گشت به‌ک ناگاه ابواب علم لدنی بر وی مکشوف گردیده و انوار معرفت بر وی ظاهر شدن گرفت...» (لعلی بدخشی، ۱۳۷۶: ۶۱۷) احمدعلی خیرآبادی که کتاب قصر عارفان را در حالات پیران قادری، سهروردی، نقشبندی و چشتی در سال ۱۲۹۱ قمری نوشته می‌گوید از جمله مریدان نظام‌الدین اولیا پس از شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی، از مولانا شهاب‌الدین امام و شیخ رکن‌الدین، مرید و فرزند وی، نام توان برد و می‌نویسد خواجه مسعودبک صاحب مرآة‌العارفین مرید وی بوده است و می‌افزاید که مسعودبک را با خاندان فیروزشاهی خویشاوندی است (خیرآبادی ۱۹۶۵: ج ۲، ۳۹۷) کتاب لطایف اشرفی که از ملفوظات سید اشرف جهانگیر سمنانی معاصر لسان الغیب حافظ است و نظام‌الدین

غریب یمنی که در ۷۵۰ هجری در یمین مرید وی شده و ملفوظات آن پیر روشن ضمیر را در قلم آورده، مسعودبک را با عنوان «ملک‌زاده مسعودبک» یاد نموده و نوشته است: «که مسعودبک به فنون فضایل آراسته و به شیون شمایل پیراسته به تخصیص به فن شعر منسوب بوده از خلفاء حضرت ایشانند (نصیرالدین چراغ دهلی)، چون در بدایت حال جاه و جلال و منصب به کمال داشته در میانه عمر منظور نظر سعادت و ملحوظ به التفات مساعدت حضرت سلطان‌المشایخ شده در طریق عقیده و سبیل خلوص به چالاک‌گی سیر کرده به اندک فرصت مقامات سلوک را طی کرده مشرف به شرف جذب جلی است و چون التفات حضرت سلطان‌المشایخ به نسبت وی زیاده از اصحاب دیگر گردیده جماعتی به تعصب غیبتی می‌کردند، می‌فرمودند که‌اران وی را، معذور دارند که هر که هر چه گذارد برابر آرد» (جهانگیر سمنانی ۱۹۹۹: ۳۶۶) مؤلف قصر عارفان در احوال شاهزاده مسعودبک می‌نویسد:

«خواجه مسعودبک صاحب مرآة‌العارفین مرید شیخ رکن‌الدین بن شهاب‌الدین امام بود. با خاندان فیروزشاهی قرابت داشت و در جزو امرای کبار ایشان انسلاک، سپس از روی تجرید درویشی گزید. اما از حضرات چشت کسی چون وی بی‌باکی نکرد، آخر، منصور ثانی شد. استخوان وی را چندی در آستانه حضرت محبوب امانت کردند. زان بعد زیر قدوم پیر و پدر وی در دایرة‌لادوسرای که محل اقامت امام بود به خاک سپردند.» (خیرآبادی ۱۹۶۵: ج ۲، ۳۹۷) مسعودبک طلابه‌دار نهضت وحدت وجود در قرن هشتم و شاید اوایل قرن نهم هجری در شبه قاره است. اصلش را برخی از قریه «بک» دانسته‌اند از توابع بخارا از جمله شیخ احمدعلی‌خان هاشمی سندیلوی (۱۱۶۲ هـ ق) می‌نویسد: «وی پادشاه به استقلال بخارا بوده، دلش از سلطنت سرد گشته گرم به جامه صوف درآمد.» (هاشمی سندیلوی ۱۳۷۱: ۸۹۷) رضا قلی‌خان هدایت (۱۲۱۵ - ۱۲۸۸ هـ ق) مانند بسیاری از تذکره‌نگاران او را از قریه بک بخارا دانسته می‌گوید که دیرزمانی در ماوراء‌النهر حکومت داشته است. سال‌ها نیز تحصیل علوم نمود عاقبت از طلب مطلوب حقیقی دردی در دلش ظاهر شد به دهلی رفت و دست ارادت به دامان با سعادت شیخ نصیرالدین دهلوی مشهور به چراغ دهلی از خلفای شیخ نظام‌الدین اولیا زده و درخانقاه وی به مدارج عرفان و معارج ایقان ارتقاء و ارتفاع جست. او را کتب است نورالعیون و ام‌الصفایح و مرآة‌العارفین. (هدایت ۱۳۴۴: ۲۱۱) محمد غوثی شطاری ماندوی که کتاب گلزار ابرار را در میان سالهای ۹۸۸ تا ۱۰۲۲ تألیف نموده می‌نویسد: «مولانا مسعود بک از الوس (طایفه) اتراک عراق و تبریز است که از خدمت چراغ دهلی (شیخ نصیرالدین) شمع دانش و مشعل بینش او افروخته شد و بر فراز پایه کمالات برآمد. فراوان رسایل به زبان تازی و فارسی منسوب به قلم تألیف اوست. مشهورترین مصنفات او مرآة‌العارفین و دیوان غزل است که به روش پیر تبریز فراهم نموده است.» (شطاری ماندوی ۱۳۹۵: ۵: ۴۴۹) در حالیکه عبدالحی بن فخرالدین الحسنی (متوفی به سال ۱۳۴۱ هـ / ۱۹۲۳ م) می‌نویسد، مسعودبک،

شیخ شیرخان دهلوی، صوفی حنفی از خانواده سلطان فیروزشاه دهلوی در جوانی محافل طرب و نشاط را ترک گفته به دست شیخ رکن‌الدین بن شهاب‌الدین دهلوی بیعت نموده است، از آن پس به تجرید و خلوت‌گزینی پرداخته و نماز و روزه و شب‌زنده‌داری را به حدی رسانیده که به مرتبه کمال رسیده است. (فخرالدین‌الحسنی ۱۹۸۸: ج ۳، ۶۴)

خواجه گل محمد احمد پوری (۱۱۶۹ - ۱۲۴۳ هـ) از عرفای سلسله چشتیه می‌نویسد: «خواجه مسعودبک از خویشاوندان فیروزشاه دهلوی و مست شراب لایزالی و سرحلقه عاشقان لآبالی مرید شیخ رکن‌الدین بن شیخ شهاب‌الدین، خلیفه سلطان‌المشایخ نظام‌الدین اولیا بود و از محضر نصیرالدین محمود چراغ دهلی بهره جست.» (احمدپوری ۱۹۸۷: ۴۲-۴۴)

قتل مسعودبک و علل آن :

مؤلف کلمات‌الصادقین (مؤلف به سال ۱۰۲۳ هـ ق) می‌نویسد: مسعودبک، شیرخان، در مشرب عشق و محبت یگانه وقت بود و علمای روزگار را با وی نقاری تمام. چنانچه گویند هم به فتوای ایشان، مثل حسین منصور به قتل آمد و قبر شریف وی در راه خواجه قطب‌الدین [بختیار کاک] در لادوسرای است، پهلوی پیر بزرگوار خود، مجردانه و عاشقانه خفته است (دهلوی کشمیری ۱۹۸۸: ۹۸-۹۹). گل محمد احمدپوری (۱۱۶۹-۱۲۴۳ هـ ق) می‌نویسد که مسعودبک روزی کفشهای پیر خود را برداشته می‌رفت. در راه عالمی را دید. عالم پرسید: این کفش متعلق به کیست؟ جواب داد، کفش حق تعالی، آن عالم و علمای ظاهری دیگر برآشفتند، اجماعاً دستور دادند خواجه مسعود را تکه تکه کرده در زیر قلعه فیروزآباد دهلی در رود جمنا انداختند.

میریدان مسعودبک با همه تلاش نتوانستند اعضای بریده شده او را پیداکنند. پس از جستجوی بسیار دریافتند که اعضای بریده آن حضرت به شکل اصلی خود در یک قالب در حجره خاص حضرت سلطان‌المشایخ موجود است. جسد و اعضای بریده شده را در پهلوی آرامگاه بختیار کاک در سرای لادو معروف به مقبره پیران دهلی به خاک سپردند. و باز همین محقق میگوید که خواجه نصیرالدین محمود چون خبر کشته شدن خواجه مسعودبک را دریافت. پرسید چرا مسعودبک را کشتید؟ قاضی جواب داد، کفش مرشد خود را پاپوش حق تعالی می‌گفت و برای حق تعالی پای ثابت کرده بود. خواجه نصیرالدین محمود فرمود که اضافت برای ادنی ملایست درست است. شما باید از او می‌پرسیدید که کفش خدای تعالی برای مالکیت حق تعالی است؟ قطعاً جواب می‌داد که لله مافی‌السموات و الارض. یا حق تعالی را لابس کفش می‌گفت. قاضی از جواب درماند پس خواجه نصیرالدین را احوال دگرگون شد و فرمود: ای روسیاه، همان لحظه روی قاضی سیاه و حالش تباہ شد. (احمدپوری ۱۹۸۷: ۱۱۷) احمد علی خیرآبادی که کتاب قصرعارفان را در سال ۱۲۹۱ قمری در قلم آورده درباره مسعودبک می‌نویسد که: از حضرات چشت کسی چون وی

بی باکی نکرد. آخر منصور ثانی شد. استخوان وی را چندی در آستان حضرت محبوب (رکن‌الدین) امانت کردند. بعد زیر قدوم پیر و پدر وی (شهاب‌الدین امام) در دایرهٔ لادوسرای که محل اقامت امام بود به خاک سپردند. (خیرآبادی، ۱۹۶۵: ج ۲، ۳۹۷)

پیش از این گفته شد که مسعودبک طلایه‌دار مذهب وحدت وجود است. پروفیسور خلیق احمدنظامی که دیرسالی رئیس دانشگاه علیگره هند بود، می‌نویسد تأثیر فلسفه وحدت وجود ابن عربی در مرآة العارفین و دیوان نورالعین مسعودبک کاملاً آشکار است و لیکن می‌افزاید که این نکته معلوم نیست که افکار ابن عربی در حلقه‌های علمی و روحانی شیخ نظام‌الدین اولیا مورد بحث و نظر قرار داشته است یا نه؟ اما به هر حال تفکر ابن عربی در آثار مسعودبک پیداست.

هم او می‌نویسد که دیوان مسعودبک در خانقاه‌های چشتیه از جمله در خانقاه شیخ عبدالقدوس گنگوهی (۸۶۰ - ۹۴۴ هـ) عارف و نویسنده و شاعر فارسی گوی هند، مورد مطالعه قرار می‌گرفت. عبدالقدوس خود از حامیان وفادار مذهب وحدت وجود بود و حتی شرحی بر فصوص الحکم ابن عربی نوشته که اینک در دست نیست شواهد بسیاری از افکار وحدت وجودی ابن عربی در کتب رشدنامه و لطایف قدوسی به نظر می‌آید. (نظامی، بی‌تا: ۴۳۲، ۴۳۴)

مسعودبک در کشف ثانی مرآة العارفین گوید که با شیخ خود می‌رفتم؛ گذار ما به سرمنزل مجذوبی افتاد که هر چه پیش او می‌آمد به حسب نور شهود، هذا ربی گفته سجده می‌نمود. پس از سجده می‌گفت اللهم انی اعدوبک من ان اشرک بک شیئاً (خداوندا! به تو پناه می‌برم از اینکه چیزی را با تو شریک بدانم) با خود گفتم ای عجب قولش این و فعلش آن، پیر روشن ضمیر فرمود انکار به حالش مکن که در این حالت از استغراق حال در آینهٔ وجود خلق بجز حق نمی‌بیند... (مرآة العارفین، چاپ سنگی دکن، ۱۳۰۹ هـ. ق، ص ۲۱). عقیده‌ای که بیان شده است همانند عقاید ابوحلمان دمشقی است که پیروانش او را حلمانیه گفته‌اند، فروزانفر می‌نویسد: «بعضی از صوفیان پرستش جمال و زیبایی را موجب تلطیف احساس و ظرافت روح و سرانجام سبب تهذیب اخلاق و کمال انسانیت می‌شمرده‌اند و گاهی آن را ظهور حق و یا حلول وی به نعت جمال در صور جمیله می‌دانسته‌اند و سردستهٔ این گروه ابوحلمان دمشقی است که اصلاً از مردم فارس و ایرانی نژاد بوده است و چون عقیدهٔ خود را در دمشق اظهار کرده است به «دمشقی» شهرت گرفته است.» (فروزانفر ۴۸-۱۳۴۶: ج ۱، ۳۰ - ۳۱) ابوحلمان ظاهراً در قرن سوم هجری می‌زیسته است و همان کسی است که ابونصر سراج از وی به نام ابوحلمان صوفی یاد می‌کند.

دکتر شعیب اعظمی در کتاب فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق می‌نویسد که شیرخان - مسعودبک از مردم دهکدهٔ «بک» بخارا و از شاهزادگان آن دیار بود اما از مقام و منصب و حکومت دست باز داشت. به دهلی آمد و مذهب فقر اختیار کرد و در نظام تصوف شخصیتی بارز شد و از مجذوبین آن طایفه، و سخن مستانه می‌گفت و علمای مذهبی را با وی نقاری بود تمام. سرانجام به فتوای



این طایفه، او را در آخر سلطنت فیروزشاه در زیر قلعه فیروز آباد بر لب رود جمنا همچون منصور حلاج پاره پاره کرده درآب مطهر انداختند. این مؤلف احتمال می‌دهد که این واقعه در سال ۸۰۰ هجری روی داده است. (اعظمی ۱۹۸۴: ۱۱۱)

الطاف حسین خان شیروانی، مسعودبک را به عنوان حسین بن منصور حلاج هندوستان، شاعری سوخته دل معرفی کرده، می‌گوید که وی مرید شیخ رکن‌الدین بن شهاب‌الدین امام است و به حضرت شیخ نصیرالدین اودهی، چراغ دهلی، ارادت می‌ورزیده است.

مسعودبک افکار وحدت وجودی خود را در آثارش به گونه‌ای منعکس کرده و به گوش عامه مردم شبه قاره رسانیده است که تعصب علمای مذهبی شبه قاره را سخت برانگیخت تا آنجا که اجماعاً فتوای قتل او را امضاء کردند. مسعودبک لطیفه وحدت وجود را وقتی فاش کرد که سلطان فیروز شاه از بیم غوغای عامه، در تلاش بود که مسأله وحدت وجود شیخ اکبر محی‌الدین عربی در هیچ کتابی راه نیابد، در حالیکه بانگ انالحق منصور حلاج به مجاهدت مسعودبک از هر سو در شبه قاره طنین انداز بود تا آنجا که مردم کم‌سواد و حتی بی‌سواد نیز ناله انا الحق سر می‌دادند و علمای مذهبی شبه قاره به شدت از این بحث ممانعت می‌کردند. زیرا برآن بودند که در نظام جامعه اسلامی شبه قاره هرج و مرج شدیدی پدید خواهد آمد. از این روی علمای مذهبی می‌کوشیدند که عامه مردم و دربار شاهی را از شنیدن این بحث محفوظ دارند و فیروز شاه بسیاری از طرفداران بحث وحدت وجود را یا به قتل می‌رسانید و یا به سختی شکنجه و تأدیب می‌کرد. (شیروانی ۱۹۸۴: ۱۴۶) همین انتشار عقاید منصور حلاجی و بیان آرای ابن عربی سبب شده است که صوفیان بعد از کشته شدن مسعودبک از بیم غوغای عوام و یا ترس از علمای مذهبی و شکنجه و آزارشان، هیچ یک تن به جانشینی مسعودبک ندهند هر چند که محمد غوثی شطاری در گلزار ابرار «مجهلی» را خلیفه مسعودبک معرفی کرده است.

از اشعار بازمانده مسعودبک می‌توان دریافت که او را همچون منصور حلاج، سخنان و معانی شطح‌آمیز در کلام بسیار بوده است، از آن جمله بیت زیر که گواهی است صادق بر اعتقاد نگارنده این سطور:

بیزارم از آن کهنه خدایی که تو داری
هر لحظه مرا تازه خدایی دگر سستی
(شیروانی، همان: ۱۴۶) در طرز بیان مسعودبک اعم از کتاب معروف مرآة‌العارفین و یا آثار دیگرش چون دیوان نورالعین، نه تنها رنگ شطحیات بایزید بسطامی و یا منصور حلاج و روش فلسفی ابن عربی و آرای او به نظر می‌رسد؛ بلکه در جای جای مرآة‌العارفین، این نظر کاملاً پیداست. دکتر محمد باقر و دکتر وحید میرزا در تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند به این موضوع اشارت دارند. (محمدباقر و وحید میرزا، بیتا: ج ۳، ۱۱۶-۱۱۷)

مسعودبک معتقد است که مفهوم انا الحق منصور حلاج، مفهوم همان آیه شریفه انا لله و انا الیه

راجعون و یا ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی است و مراد آنکه فعل تو فعل الله تعالی است. وی در مرآةالعارفین می گوید: نمی دانم که محمد و ابلیس را کی آفریده است و محمد کیست؟ و ابلیس چیست؟ و که را لواء قبول داده اند؟ و بر جبین که داغ نهاده اند (مرآةالعارفین ۱۷۰). بدیهی است که همین عقاید می توانست در دنیای تاریک شبه قاره آن روز فرمان قتل مسعودبک را امضاء کند. از آن روی که نه تنها آرای منصور حلاج در افکار مسعودبک رخنه کرده بوده است؛ بلکه تأثیرنظرات شیخ اکبر محی الدین عربی بر اندیشه های مسعودبک از شرحی که بر فصوصالحکم نوشته آشکار است. (نظامی، بی تا: ج ۱، ۴۳۳ - ۴۳۴) هر چند که این کتاب اکنون در دست نباشد؛ اما مرآةالعارفین سند دیگری است بر اعتقاد نگارنده این سطور.

همه صاحبان تذکره او را از خویشاوندان فیروزشاه تعلق دانسته اند و به طور کلی تذکره نگاران یا او را پادشاه مستقل بخارا گفته و یا از اغنیا و دولت مردان آن روزگار به شمار آورده اند که جذبه ای از جذبات حق گریبان گیر حال وی گردیده و سبب شده است که او از سلطنت دست باز دارد و در لباس درویشان درآید.

نگارنده بر آن است که از این چشم انداز، میان تفکر مسعودبک و ابراهیم ادهم بلخی (مقتول به سال ۱۶۰ یا ۱۶۶ ه ق) شباهت بسیار توان یافت. شاهزاده ابراهیم ادهم از بزرگان زهاد نیمه اول قرن دوم هجری است که سلطنت و مقام دنیوی را پیش از مسعودبک به یک سو نهاده است و شاید چنین دلایلی بود که برخی فرقه چشتیه را ادهمیه گفته اند. زیرا چندتن از بزرگان این فرقه که خود از شاهزادگان واغنیای دولت های مختلف در درازنای تاریخ مشایخ چشت بوده، یکسره پشت پا بر تعلقات دنیوی زده و دست از دنیا شسته اند که در رأس همه اینان شیخ نظام الدین اولیا (۷۲۵ ه ق) قرار دارد که هرگز از ایند باز نکرده است.

بر روی هم، مسعودبک همان راهی را پیموده است که ابراهیم ادهم و همچنین بودا (تولد ۵۶۰ ق.م و به قولی حدود ۵۰۰ ق.م) که خود از طبقه نجبا و امراء بوده، رفته اند.

عبدالرحمن چشتی (متوفی به سال ۱۰۹۴ هجری) می نویسد: «...» آخر او را حالی پدید آمد که بی اختیار از اختیار خود برآمده اسرار الهی فاش گردانید. و در آخر سلطنت سلطان فیروزشاه علمای ظاهرین متفق شده در زیر قلعه فیروزآباد بر لب رود جمنا وی را پارچه پارچه کرده اعضایش را در آب مطهر انداختند. بعد از وقوع این حادثه، جگرسوز هر چند معتقدان او دامها درآب جوی انداختند. (چشتی، بی تا: ۲۵۱)

آثار مسعودبک:

آثار مسعودبک را در دو بخش یاد توان کرد:

الف. آثار منثور، عبارتند از: (۱) ام الصحایف فی عین المعارف، که برخی آن را ام الصفايح نوشته اند.



مؤلف در دیباچه کتاب می‌گوید آن را به خواهش یاری چند که طلب کشف حقایق داشته‌اند نوشته و بدین نام موسوم گردانیده است. این کتاب با سربندهای تمهید، از کتب با اهمیت تصوف به شمار می‌آید. (منزوی ۱۳۶۳: ج ۳، ۱۲۸۷؛ نفیسی ۱۳۶۳: ج ۲، ۷۵۵) نکته آن که شاید این کتاب همان کتابی باشد که گروهی از تذکره‌نگاران برآند که سبک و سیاق تمهیدات عین‌القضاة همدانی در آن رعایت شده است.

۲) شرح فصوص‌الحکم محی‌الدین عربی که بنا بر نوشته استاد خلیق احمدنظامی در تاریخ مشایخ چشت، اینک در دست نیست.

۳) مرآة‌العارفین، رساله‌ای است با نثری زیبا و در عین روانی و سادگی، بسیار دشوار و منسجم و پیچیده. مولف، این کتاب را بر چهارده کشف نهاده و در هر کشف بخشی دل‌انگیز در عقاید صوفیانه‌اش در میان آورده و سرانجام آن را در نکته‌ای مورد بحث و نظر قرار داده است. و اما آن چهارده کشف عبارتند از:

۱- در حقیقت وجود، نکته در فنا و بقا، ۲- در حقیقت توحید، نکته در محو و اثبات، ۳- در حقیقت معرفت، نکته در صحو سکر، ۴- در حقیقت محبت، نکته در غیب و شهود، ۵- در حقیقت غیریت، نکته در سر و تجلی، ۶- در حقیقت غربت، نکته در جمع و تفرقه، ۷- در حقیقت وصل، نکته در شرب و ذوق ۸- در حقیقت کلام، نکته در کشف خواطر، ۹- در حقیقت رؤیت، نکته در نوم و یقظه ۱۰- در حقیقت صفوت، نکته در قبض و بسط، ۱۱- در حقیقت اراده، نکته در سلوک و جذب، ۱۲- در حقیقت ولایت، نکته در خوارق، ۱۳- در حقیقت سماع، نکته در وجد و وجود، ۱۴- در حقیقت روح، نکته در مبدا و معاد. (مرآة‌العارفین، صص ۳ و ۴؛ منزوی ۱۳۶۳: ج ۳)

سخن آنکه کشف سیزدهم آن، با عنوان: «الکشف فی بیان حقیقة السماع» را استاد دکتر نجیب مایل هروی در کتاب «اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن» چاپ نموده است.

مسعودبک در دیباچه کتاب، در سبب نامگذاری آن می‌نویسد که «این رساله در حقایق و معارف محمدی(ص) در چهارده کشف نهاده شده و هر کشف دارای یک نکته است. از آن روی که طه به حساب جمل چهارده است که خطاب مستطاب سرور انبیاست.

این کتاب پر است از آیات شریفه قرآن کریم و احادیث نبوی و کلام معنی‌آفرین صوفیان بزرگ اسلامی از حلاج، بایزید، عطار و حضرت جلال‌الدین مولوی و بسیاری دیگر از مشایخ بزرگ صوفیه تا زمان وی. در نسخه چاپ سنگی این رساله که متعلق است به دکن هند، برخی ابیات و رباعیات و یا غزلیات که حاکی از اعتقاد صوفیانه اوست، به منظور اثبات نظرات عارفانه‌اش به کار رفته است. سبک بیان مسعودبک از این لحاظ به شیوه بیان سعدی در گلستان نزدیک می‌شود که نثری دارد آمیخته با نظم و لیکن موضوع کتاب در بیان حقایق محمدی(ص) است که اثبات مطالب را از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و کلام بزرگان صوفیه و اشعار خود سود جسته است و تعابیر عرفانی

وی همچون تعبیرات نجم‌الدین دایه در مرصادالعباد و عین‌القضاء همدانی در تمهیدات است.
۴ - کتابی به نام نکات‌العاشقین در سال ۱۳۱۷ هـ ق در حیدرآباد دکن به زیور طبع آراسته شده است که برخی آن را نیز منسوب به مسعودبک دانسته‌اند.

ب. آثار منظوم مسعودبک:

۱ - دیوان وی به نام نورالعین و یا نورالعیون که برخی آن را نورالیقین گفته‌اند، شامل قصاید، غزلیات، رباعیات و سایر اقسام سخن است که به قول محدث دهلوی در مواردی قواعد شعری در آن نامرعی مانده است و لیکن پر است از معانی و مفاهیمی که منطبق است با افکار منصور حلاج و اندیشه‌های محی‌الدین عربی که علامه فقیه، شیخ آقا بزرگ طهرانی (وفات سیزدهم ذی‌الحجه ۱۳۸۹ هـ ق). در کتاب الذریعه، القسم الثالث من الجزء التاسع، ص ۱۰۳۵ بدان اشارت نموده است و رحمان علی(۱۲۴۴-۱۳۲۵ هـ ق) مؤلف تذکره علمای هند می‌گوید که اکثرقصاید امیرخسرو راجواب گفته است. (ناروی ۱۹۱۴: ۲۲۶) در فرهنگ سخنوران ذیل مسعود بخارایی و خواجه مسعود، به دیوان وی اشارت رفته است. (خیام‌پور ۱۳۶۸: ج ۲، ۸۳۸)

۲ - یوسف و زلیخا، از این کتاب اثری دردست نیست؛ جز آن که استاد خیام‌پور نوشته‌اند شیرخان، مسعود دهلوی، ملقب به «مقبول‌الله» و متوفی درسال ۸۳۶ هجری بنا به گفته اسماعیل پاشا بغدادی صاحب «اسماء المؤلفین و آثارالمصنفین، ج ۱، ص ۴۲۰) قصه یوسف و زلیخا را به فارسی منظوم ساخته است (خیام‌پور ۱۳۳۹: ۶۶) اما شعری از وی نقل ننموده‌اند.

یکی از دانشمندان پاکستان به نام شیخ محمد اکرام برگزیده‌ای از سخنان پارسی‌گویان شبه قاره هند و پاکستان را از قرن پنجم هجری تا زمان علامه محمد اقبال لاهوری تدوین نموده و آن را بامقدمه فاضلانہ استاد سعید نفیسی با عنوان ارمغان پاک درسال ۱۳۳۳ شمسی در پاکستان به زیور طبع آراسته است. دراین کتاب چهار غزل از مسعودبک نقل گردیده که از همه آنها رایحه خوش شطحیات منصور حلاج واندیشه‌های وحدت وجودی ابن عربی، فضای فکر خواننده اثر را عطرآگین می‌کند.

نتیجه:

خلاصه سخن آنکه مسعودبک را در سال ۸۰۰ و یا ۸۲۶ هـ ق به سبب اظهار عقاید وحدت وجودی منصور حلاج بیضاوی (مقتول به سال ۳۰۷ و یا ۳۰۹ هـ ق) و انتشار آراء محی‌الدین عربی، (ف ۶۳۸ هـ ق) همچون منصور حلاج تکه تکه کرده در زیر قلعه فیروز آباد دهلی در آب مطهر رود جمنا انداختند. مریدان پس از جستجوی بسیار، برخی از اعضای بریده شده وی را از آب گرفته در لادوسرای - مقبره پیران دهلی - کنار قبر بختیار کاکلی به خاک سپردند و هیچ یک از مریدانش از بیم علمای ظاهرین جرأت نکردند که خلافت وی را بر عهده گیرند. نگارنده مسعودبک را هم سنگ منصور حلاج دانسته و حلاج ثانی اش لقب می‌نهد.

منابع :

- اته، کارل هرمان. ۱۳۵۶. تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- احمدپوری، گل محمد. ۱۹۸۷م. ذکرالاصفیا (تکمله سیرالاولیا)، اردو آکادمی، بهاولپور
- اختر چیمه، ابراهیم. ۱۹۹۴م. مقام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی، پاکستان
- آریا، غلامعلی. ۱۳۶۵. طریقه چشتیه، تهران: انتشارات زوآر
- اعظمی، شعیب. ۱۹۸۴م. فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، دهلی
- افلاکی، مناقب العارفین. ۱۳۶۲. تحسین یازجی، دنیای کتاب
- اکرام، محمد. ۱۹۷۱م. ارمغان پاک با مقدمه سعید نفیسی، لاهور
- امام ربانی. بدون تاریخ، مکتوبات، پاکستان
- بطروشفسکی، ایلیا پولویچ. ۱۳۵۳. اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام
- توکلی، محمد رئوف. ۱۳۵۸. تاریخ تصوف در کردستان، انتشارات اشراقی
- جامی، عبدالرحمان. ۱۳۷۵. نفحات الانس، بامقدمه مهدی توحیدی پور، انتشارات علمی
- جامی، نفحات الانس. ۱۳۷۵. با مقدمه مهدی توحیدی پور، انتشارات علمی
- جهانگیر سمنانی، سید اشرف. ۱۹۹۹م. لطائف اشرفی، کراچی
- چشتی، عبدالرحمن. مرآت الاسرار، نسخه خطی متعلق به کتابخانه دانشگاه دولتی لاهور
- خواندمیر، ۱۳۳۳. تاریخ حبیب السیر، با مقدمه استاد جلال الدین همایی، انتشارات خیام
- خیام پور، عبدالرسول. ۱۳۳۹. یوسف و زلیخا، تبریز
- خیام پور، عبدالرسول. ۱۳۶۸. فرهنگ سخنوران، انتشارات طلایه
- خیرآبادی، احمد علی. ۱۹۶۵م. قصر عارفان، لاهور
- دانشنامه ایران و اسلام. ۱۳۶۰. بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۱ و ۱۵
- دهلوی کشمیری همدانی، محمد صادق. ۱۹۸۸م. کلمات الصادقین، تصحیح و تعلیق و مقدمه انگلیسی محمد سلیم اختر، اسلام آباد

- سعدی، گلستان. ۱۳۸۷. خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه
- سعدی، بوستان. ۱۳۸۷. محمد ناصح، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه
- سید قاسم محمود. بدون تاریخ، شاهکار اسلامی انسائیکلوپدیا، لاهور، اردوبازار
- شرافت نوشاهی، سید شریف احمد. بدون تاریخ، شریف التواریخ، اداره معارف نوشاهی
- شیروانی، الطاف حسین خان. ۱۹۸۴ م. تاریخ و تحقیق، لکنهو
- صفا، ذبیح الله. ۱۳۷۳. تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس
- طهرانی، آقا بزرگ. ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م. الذریعه، القسم الثالث، من الجزء التاسع، چاپ بیروت
- عبدالحی بن فخرالدین الحسنی. ۱۹۸۸ م. نزهة الخواطر و بهجة المسامح والنواظر، حیدرآباد دکن
- عراقی، فخرالدین. ۱۳۳۸. کلیات، با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی، انتشارات سنایی
- غوثی شطاری، محمد. ۱۳۹۵ هـ. گلزار ابرار
- فرشته، محمد قاسم. ۱۹۱۴ م. تاریخ فرشته، نولکشور هند
- فروزانفر، بدیع الزمان. ۸-۱۳۴۶. شرح مثنوی شریف، انتشارات دانشگاه تهران
- لاهوری، غلام سرور. بدون تاریخ. خزینة الاصفیا، چاپ هرات
- کیایی نژاد، زین الدین. ۱۳۶۶. سیر عرفان در اسلام، انتشارات اشراقی
- لاهوری، امام بخش. ۱۳۷۹. مرآت غفوریه، پاکستان
- لعلی بدخشی، میرزا لعل بیگ. ۱۳۷۶. ثمرات القدس من شجرات الانس، تصحیح کمال حاج سید جوادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- مایل هروی، نجیب. ۱۳۷۲. اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن، نشر نی
- محدث دهلوی، عبدالحق. ۱۳۳۲ هـ ق. اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، پاکستان
- محمد باقر، وحید میرزا. ۱۹۷۱. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، انتشارات دانشگاه پنجاب لاهور
- مستوفی، حمدالله. ۱۳۳۹. تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر
- منزوی، احمد. ۱۳۶۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
- ناروی، رحمان علی. ۱۹۱۴ م. تذکره علمای هند، نولکشور
- نظامی، خلیق احمد. بدون تاریخ. تاریخ مشایخ چشت، اداره ادبیات دلی (دهلی)
- نفیسی، سعید. ۱۳۶۳. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، انتشارات فروغی
- نفیسی، سعید. ۱۳۴۳. سرچشمه تصوف در ایران، انتشارات فروغی
- هاشمی سندیلوی، احمدعلی خان. ۱۳۷۱. مخزن الغرائب، مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان، اسلام آباد
- هدایت، رضا قلی خان. ۱۳۴۴. ریاض العارفین، به کوشش مهر علی گرکانی